

کتاب البرهان

مقاله چهارم، جلسه ۳۲

آیت الله علی رضایی تهرانی

۱۴۲۶/۱۱/۱۷ هجری قمری مقارن با ۱۳۸۴/۰۹/۲۹ هجری شمسی

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ، إِنَّهُ خَيْرٌ مُّوَفَّقٍ وَمُعِينٌ»

بحث اول این فصل یعنی فصل چهارم از مقاله چهارم در ارتباط با مشارکت حد و برهان بود. چند مطلب در ارتباط با بحث مشارکت حد و برهان باقی مانده که خدمت عزیزان عرض می‌کنیم. مطلب اول این است که اشتراک حد و برهان در اجزاء کم است، در اکثر موارد اطراف حد و برهان مختلف است. پس تشارک حد و برهان همیشگی نیست، اقلی است نه اکثری.

مثلاً در براهین سلبی که محمول مساوی موضوع نیست، به تعبیر جناب خواجه در براهین جزئی است که محمول مساوی موضوع نیست؛ یعنی محمول اخص است نه مساوی. یا در اولیات که اولیات حد دارند اما برهان ندارند، یعنی نیاز به برهان ندارند. در تمام این موارد، تشارک حد و برهان نیست.

بگویید این مطلب را جور دیگری بگویید، آنچه که در برهان لازم بود، این بود که در حد وسط محمول ذاتی موضوع باشد، چه ذاتی‌ای؟

ذاتی باب برهان. اما در باب حد چه ذاتی‌ای مطرح است؟

ذاتی باب ایساغوجی. ذاتی باب برهان اعم از ذاتی ایساغوجی است. پس ما در براهین فراوانی ذاتی برهان داریم که ذاتی باب ایساغوجی نیست.

بنابراین نتیجه می‌گیریم، گاه این چنین گفته می‌شود که می‌گویند: «وإذلا حد له فلا برهان عليه»، زیاد دیدید در کتاب‌ها، فلان چیز چون حد ندارد برهان هم ندارد. مراد باید این باشد که چون حد ندارد، برهانی که در آن برهان، حد وسط اجزاء حدی است ندارد؛ وگرنه اگر به صورت مطلق باشد صحیح نیست. این هم یک مطلب.

حالا ادامه مطلب که در کتاب آمده، مرحوم علامه می‌فرماید که برهان لم چنانچه قبلاً دانستید برهانی است که ما در آن از علت پی به معلول می‌بریم. علتی که از آن معلول ضرورتاً نشأت بگیرد، علت تامه است. این را که قبلاً دانستیم، این مال مقالات قبل بود. حالا حد تام را هم جلسه پیش گفتیم که حدی است که علاوه بر علل قوام، مشتمل بر علل وجود باشد. این جاست که تشارک حد و برهان معنا پیدا می‌کند. حالا علت تامه چه علتی است؟

قرار شد در برهان لم علت تامه داشته باشیم، در حد تام هم علت تامه داشته باشیم. حالا علت تامه چه علتی

است؟، مجموع علل پنج‌گانه یا چهارگانه است. علل چهارگانه چیست؟

فاعل، غایه، صورت، ماده. البته این در مرکبات است، در بسائط چیست؟

فاعل و غایه، ما در بسیط، ماده و صورت نداریم. چرا گفتیم علل خمسسه؟

به این جهت که اگر ماهیتی موضوع داشت، محل داشت، این جا در برهان تام و در حد تام نباید مغفول قرار بگیرد، مثل اعراض، مثل صورت؛ عرض محتاج است به موضوع، صورت محتاج‌اند به مواد. نفس محتاج است به بدن که به

آن متعلق می‌گوییم. واضح‌تر بگوییم، اگر چیزی در خارج بر چیزی متکی بود وجوداً، در صورتی حد، حد تام

است و برهان، برهان تام است که آن چیزی که این بر آن متکی است، مورد توجه واقع بشود؛ یعنی محل ذکر

بشود، موضوع ذکر بشود، متعلق ذکر بشود. البته اگر موضوع ذکر شد، اگر محل ذکر شد، ما روبرو خواهیم بود با

«زيادة الحد على المحدود».

الآن این را چه می‌گوییم در ریاضیات؟

به این قوس می‌گوییم. قوس را چه معرفی می‌کنیم؟

می‌گوییم که قوس قطعه‌ای از دایره است. الآن دایره شامل از قوس است، بیشتر از قوس است اما چاره‌ای نداریم

باید کلمه دایره را در تعریف بیاوریم. وقتی در تعریف آوردیم، می‌شود «زيادة الحد على المحدود».

مرحوم علامه می‌فرماید که ذکر علل هم این چنین است. اگر یادتان باشد ماهیت مرکب بود فقط از جنس و فصل. اگر من فاعل و غایه را برای این ذکر کنم، این از باب «زیادة الحد علی المحدود» است. طبیعی است که از باب «زیادة الحد علی المحدود» است.

عبارت را ببینید: «واعلم ان برهان اللم كما عرفت»، بدان برهان لم آن چنانکه دانستی، «يجب ان يشتمل على تمام العلة التي بها يصير المعلول ضرورياً»، واجب است اینکه مشتمل باشد بر همه علتی که به وسیله آن علت، معلول ضروری می‌شود. این برهان لم است، «وكذلك الحد الثامن»، حد تام هم همین است. حد تام هم باید بر همه آنچه که معلول به وسیله آن تحقق پیدا می‌کند، مشتمل باشد.

حالا علت تامه چیست؟

علت تامه‌ای که هم در برهان لم نیازش داریم، هم در حد تام.

«والعلة الثامنة»، عبارت است از «هي مجموع العلل الاربع: الفاعل والغاية والصورة والمادة».

یک نکته در این جا هست که خواجه در اساس می‌گوید که این چهار تا باهم به گونه‌ای ملازم هستند؛ لذا اگر یکی هم که باشد نشانگر همه است. مگر ماده بدون صورت ما داریم؟

نه. صورت بدون ماده هم نداریم. ماده یا صورت بدون فاعل نداریم، فعل بدون غایه نداریم. پس ایشان می‌گوید که فاعل بیاید، غایه بیاید، ماده و صورت بیاید، این‌ها هر کدام که بیایند نشانگر دیگری هم هستند. این را من دیدم در موقع مطالعه و رد شدم. بعد که مراجعه کردم پیدایش نکردم!

البته اینکه می‌گوییم مجموع علل چهار تا است، در مرکبات است. «في المركبات الخارجية وما يتلوها»، آنچه که در حکم مرکبات خارجی است. «والاولان فقط في البسائط»، دو تای اول یعنی فاعل و غایه، نه صورت و ماده در بسائط است. «وتفصيل ذلك الى الفلسفة الاولى»، تفصیل این مطلب موقوف است به فلسفه اولی، «ویکون حينئذ»، می‌بوده باشد در این هنگام که تشارک حد و برهان است. «الحد هو الوسط في برهان اللم»، حد همان وسط خواهد بود در برهان لم. «ثم نقول: كما ذكرنا»، ما می‌گوییم چنانچه گفتند، تا به حال می‌گفتیم که علت تامه مرکب است از چند تا چیز؟

چهار تا. حالا می‌گوییم که گاهی پنج تا است، اگر عرض است موضوع می‌خواهد، اگر صورت است ماده می‌خواهد، اگر نفس است بدن می‌خواهد.

«ثم نقول: كما ذكرنا ان صورة كل شيء حيث كانت هي التي تطابق العين»، صورت هر چیزی چون بوده همان چه که مطابق با خارج است. صورت واقعی هر چیزی همان است که با خارج مطابق است. از آن طرف: «والاعراض»، عرض‌ها مطلقاً «والجواهر»، ولی نه مطلقاً، «التي وجودها لغيرها»، جوهرهایی که وجود فی نفسه عین وجود لغيره اوست. اعراض و جواهر این چنینی «ممتنع الانفكاك عن محل قابل لها»، انفکاکشان محال است از محلی که قابل آن‌ها است. «حيث»، به این جا می‌خورد که صورت هر چیزی چون مطابق با خارج است و از آن طرف، اعراض و جواهر وجود لغيره آنها ممتنع الانفكاك از محل قابل آن‌هاست. «كان لابد في تحديدها»، بوده ناگزیر در تحديد و تعريف حدی اعراض و جواهر این چنینی، لابد است از «من ذكر الموضوع والمحل»، حتماً باید موضوع و محل را ذکر کنیم.

می‌گوییم که موضوع و محل چیست؟

«وهو الذي لا يتم الموجود له الا به»، موضوع و محل آن است که موجود له، آنچه که موجود شده برای آن موضوع برای آن محل تمام نمی‌شود مگر به وسیله آن موضوع و به وسیله آن محل. اگر موضوع و محلش را در نظر نگیریم اصلاً به نصاب تحقق نمی‌رسد.

«ومثال ذلك، تحديد القوس بأنه «قطعة من الدائرة»»، در این گونه از موارد طبیعی است. «فيكون الحد زائداً على المحدود»، حد می‌شود زائد بر محدود. «ومن هذا القبيل أيضاً توسط العلل كما من»، از همین قبیل است توسط علل کما اینکه گذشت. پس علل ما علل خمسه شد. اگر بخوایم علل خمسه را بگوییم که فاعل است و غایه است و كالفاعل - این كالفاعل همان بود که به آن می‌گفتیم موضوع و ماده است و صورت، که ماده و صورت

را به دو اعتبار دیگر می‌شد جنس و فصل - آنچه که ما در مقام تحدید لازم داریم این دو تا است، ولی چاره‌ای نداریم که این‌ها را هم ذکر کنیم. این‌ها را هم اگر ذکر کنیم، ذکر این‌ها از چه باب است؟
از باب «زیادة الحد علی المحدود». از باب «زیادة الحد علی المحدود»، دارد ذکر می‌شود. وگرنه ماهیت از این دو تا تشکیل شده است؛ یعنی از جنس و فصل.

«ومن هذا القبیل ایضاً توسیط العلل»، واسطه قرار دادن علل است، «کما مر».

بحث «زیادة الحد علی المحمول» هم تمام شد. پس دو تا بحث تا به حال گذشت، یک: «مشاركة الحد والمحدود»، دو: «زیادة الحد علی المحدود». عنوان پس مرتب است؛ اول «مناسبة الحد والبرهان» است که گذشت. بعد «زیادة الحد والمحدود» است که گذشت. حالا آمدم سراغ آخرین مطلب «اكتساب الحد بالبرهان»، آیا می‌شود به وسیله برهان، حد کسب کرد یا نه؟

اگر خواستید مطلب را ببینید در اساس الاقتباس، صفحه ۴۲۰ که مطلب در آن جا تبیین شده است. آیا حد به وسیله برهان قابل اکتساب هست یا نه؟

منطقیین معتقدند که نه، حد به وسیله برهان قابل اکتساب نیست. مرادشان هم این است که حمل حد بر محدود قابل اکتساب نیست، نه اجزاء حد قابل اکتساب نباشد. من با برهان می‌توانستم به دست بیاورم که حیوان جنس قریب انسان است. مشکلی ندارد با برهان به دست بیاورم که حیوان جنس قریب انسان است، ناطق فصل قریب انسان است. این مشکلی ندارد، مشکل این است که من بخواهم با برهان حیوان را بر انسان حمل کنم. با برهان ناطق را بر انسان حمل کنم، این محال است. پس در حقیقت آخرین بحث ما این است: اکتساب حد به وسیله

برهان؛ یعنی آیا می‌شود گفت که حمل - دقت بشود! - حد بر محدود نظری است و احتیاج به برهان دارد؟

منطقی می‌گوید کلا و حاشا، حمل حد بر محدود نظری باشد و احتیاج به برهان داشته باشد!

اصلاً این چنین نیست. حد، ذاتیات شیء است و ذاتیات شیء برای شیء ثبوتش ضروری و بدیهی است. خیر، زیرا حمل حد یعنی ذاتیات شیء برای شیء، یعنی محدود بین الثبوت است. حمل حد برای محدود که شیء است، بین الثبوت است. احتیاجی به برهان ندارد. این‌ها اصلاً روشن است، در عین اینکه روشن است، می‌خواهند برایش استدلال هم بکنند.

می‌گویند که اگر بخواهیم با برهان (حد وسط) حد را بر محدود حمل کنیم، قهراً محدود اصغر است، حد اکبر است، حد وسط یکی از این امور (است). اگر بخواهم با برهان حد را بر محدود بار کنم، ببینید الآن ادعا این است:

«الانسان حیوان ناطق»، حملش چه حملی است؟

اولی، ضروری، هیچ مشکلی هم ندارد. اگر یکی بگوید که نه، من قبول ندارم، قهراً می‌شود: الانسان می‌شود اصغر، حیوان ناطق می‌شود اکبر. پس ما یک حد وسطی می‌خواهیم که حد وسط بشود موضوع در کبری و محمول در صغری که شکل اول است. الانسان که محدود ماست اصغر باشد، حیوان ناطق اکبر باشد، یک حد وسط می‌خواهیم که این حد وسط در صغرای ما محمول است و در کبرای ما موضوع.

می‌گوییم که این حد وسط چیست؟

سه تا احتمال بیشتر در مسئله نیست. حد وسط یا محدود است یا حد است یا یک امر سوم. حد وسط ما یا محدود است، یا حد است، یا امر سوم و یک امر دیگری است. ببینید اول تعبیر را بگوییم تا بعد به مطلب برسیم. اگر حد وسط محدود باشد، این جوری است: «الانسان انسان وکل انسان حیوان ناطق، فالانسان حیوان ناطق»، این جا چه چیزی حد وسط واقع شد؟

محدود، خود انسان. اگر حد، حد وسط باشد گویا این جوری گفتیم: «الانسان حیوان ناطق وکل حیوان ناطق حیوان ناطق، فالانسان حیوان ناطق».

اگر یک امر سوم باشد، گویا ما گفتیم: «الانسان ضاحک مثلاً وکل ضاحک حیوان ناطق فالانسان حیوان ناطق». الآن دقت بفرمایید!

این سه تایی که ما این جا ذکر کردیم، منفصله حقیقه است. اگر من بخواهم حدی را با برهان بر محدود حمل کنم یعنی با حد وسط، این حد وسطش یا خود حد است یا محدود است یا چیز سومی است. هر سه محال است.

اگر سه محال بود، قهراً حد با برهان قابل اکتساب نیست.

بگذارید من قیاسش را بنویسم؛ قیاس استثنایی است، اگر حد با برهان اکتساب شود، حد وسط یا محدود است یا حد یا امر سومی.

«والتالی باقسامه باطل فالمقدمه مثله»، این برهان قضیه است. اگر حد با برهان اکتساب بشود، حد وسط یا خود محدود است یا حد است یا یک امر سومی. تالی هر سه قسمش باطل است؛ یعنی حد وسط بخواهد محدود باشد، حد باشد، امر سومی باشد، باطل است، «فالمقدمه مثله».

حالا می‌خواهیم یکی یکی برویم جلو. اما اگر حد وسط محدود باشد، اینکه مصادره بر مطلوب است. اگر حد وسط محدود باشد، مصادره با مطلوب است، چرا؟

شما ببینید، این مثال را بگویید، انسان قرار شد که این‌جا انسان قرار بگیرد. انسان، انسان است و هر انسان حیوان ناطق است؛ پس انسان حیوان ناطق است. این مصادره بر مطلوب است. اگر حد وسط قرار بگیرد نه محدود، می‌گوییم که همین حد قرار بگیرد یا یک حد دیگری؟

پس این‌جا دو شق شد. همین حد یا حد دیگر؟

اگر همین حد باشد، مصادره بر مطلوب است. اگر حد دیگر باشد، لازم می‌آید یک شیء دارای دو حد تام باشد. قبلاً گفتیم که یک شیء دارای دو حد نیست.

مثال بزنی؛ اول خود این حد را می‌گذاریم حد وسط و می‌گوییم: «الانسان حیوان ناطق وکل حیوان ناطق حیوان ناطق فالانسان حیوان ناطق»، از این مصادره روشن‌تر نمی‌شود. انسان حیوان ناطق است و هر حیوان ناطقی حیوان ناطق است، پس انسان حیوان ناطق است؛ دقیقاً مصادره به مطلوب است، اینکه نمی‌شود. اگر یک حد دیگری باشد این جوری بگوییم که انسان حیوان ساهل است، هر حیوان ساهلی حیوان ناطق است، پس انسان حیوان ناطق است. این یعنی یک شیء دارای دو تا حد باشد.

می‌ماند سومی، سومی چه بود؟

حد وسط یک امر سومی باشد، این درست است.

«ثرفقول: کماذکروا»، آن چنانکه گفتند: «ان الحد لا یکتسب ببرهان»، حد به وسیله هیچ برهانی کسب نمی‌شود.

«وذلك»، این را بعداً توضیح می‌دهیم، باز اشتباه نشود. نه اینکه من با برهان نتوانم بفهمم حیوانیت فصل انسان است، این را نمی‌خواهیم بگوییم. می‌خواهیم بگوییم که حمل جنس و فصل - حیوانیت جنس انسان است حمل جنس و فصل بر نوع حمل حد بر محدود این به وسیله برهان انجام نمی‌شود.

«ثرفقول: کماذکروا»، می‌گوییم چنانچه ذکر کرده‌اند. «ان الحد لا یکتسب ببرهان»، حد به وسیله برهان کسب نمی‌شود، چرا؟

«وذلك لان الحد اولی الثبوت للمحدود»، حد ضروری الثبوت و اولی الثبوت برای محدود است و لذا حمل حد بر محدود را می‌گفتیم حمل اولی ذاتی. «والبرهان لایننتاج الاولی»، برهان منتج اولی نیست. اولی مقدمه برهان هست اما اولی نتیجه برهان نیست، اصلاً اولیات احتیاج به برهان ندارد.

«اذا لاولی لا یكون مطلوباً»، چون اولی که مطلوب نخواهد بود، این یک دلیل. ما نصفه کاره گویا ادله را گفتیم!

مرحوم علامه دو تا دلیل اقامه می‌کنند، البته آن را هم اشاره کردم. یک دلیل این است که حد حملش بر محدود اولی الثبوت است و چیزی که اولی الثبوت است، مطلوب به وسیله برهان واقع نمی‌شود، پس قابل اقامه برهان نیست؛ این دلیلی اول بود.

(استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش‌پژوهان می‌فرمایند)

استاد: مرحوم علامه دو تا برهان اقامه می‌کنند، یک برهان همین است که روی تخته نوشتیم، این برهان دوم است. (استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش‌پژوهان می‌فرمایند)

استاد: چرا، آن هم برهان است. یک کلمه می‌گوییم که حد - این دلیل اول در کتاب است که ما اشاره کردیم، حالا داریم می‌نویسیم که - اولی الثبوت بر محدود است، هر چه که اولی الثبوت است، قابل اقامه برهان نیست، پس حد قابل اقامه برهان نیست. به جای قابل اقامه برهان نیست، بنویسید که قابل اکتساب به برهان نیست. یکی از - اگر یادتان باشد در فلسفه خواندیم - فرق‌های ذاتی با غیر ذاتی چه بود؟

ذاتی ثبوتش برای ذات بین است، اولی است. چیزی که ثبوتش اولی است، به وسیله برهان ثابت نمی‌شود، این واضح است، این دلیلی اول بود.

دلیل دوم که همین است که روی تخته نوشتیم: «وايضاً البرهان المنتج للحد اصغر منه المحدود»، و نیز برهانی که منتج حد است، اصغرش محدود خواهد بود، «واکبره الحد»، اکبرش هم حد خواهد بود، «بالضرورة»، ضرورتاً.

«والاوسط اما ان يكون هو المحدود والحد او غيرهما»، اوسط هم از سه حال بیرون نیست: یا محدود است یا حد است یا غیر حد و محدود. «وعلى الاول»، که اوسط محدود باشد، «يلزم المصادرة على المطلوب الاول؛ وعلى الثاني، يلزم اما ذلك»، یا مصادره بر مطلوب، این چه زمانی است؟ موقعی است که همین حد، حد وسط باشد. «واما ان يكون لشيء واحد اكثر من حد واحد»، این چه زمانی باشد؟ اگر یک حد دیگری بخواهد حد وسط باشد. «وهو ممتنع»، اینکه بخواهد یک شیء دارای دو حد باشد ممتنع است، چون یعنی یک شیء دارای دو ماهیت باشد!

این «تعدد الكثير وكثرة الواحد» است، «ما فرضناه واحدا متعدد»، و «ما فرضناه فردا اثنين» باشد. «وهو ممتنع كما في الفصل الثاني من هذه المقالة».

این دو احتمال بود. «وعلى الثالث»، احتمال سوم: «إما ان يبين ان الحد حد واما ان يقتصر على الحمل»، آمدیم سراغ سومی، سومی چیست؟

سومی این است که حد وسط ما یک چیز دیگری باشد. یعنی ما می‌آییم یک امر سومی را حد وسط قرار می‌دهیم. مرحوم علامه می‌فرماید یا این جا ما می‌آییم در برهان به این مطلب هم تصریح می‌کنیم که حد، حد است؛ یعنی به حدیث حد تصریح می‌شود یا به حدیث حد تصریح نمی‌شود، از این دو حال بیرون نیست. اگر به حدیث حد تصریح بشود که اشکال دارد. اگر به حدیث حد تصریح نشود، فقط حمل کنیم، اشکال دیگری دارد، چطور؟ اگر به حدیث حد تصریح کنیم، کبری کاذبه است. اگر به حدیث حد تصریح نکنیم، نمی‌فهماند حد را و حد اکتساب نمی‌شود. ما دنبال چه بودیم؟

اکتساب حد به وسیله برهان. مثال بزنیم: من اگر گفتم: «الانسان ضاحك وكل ضاحك»، این جا دو جور می‌توانم حرف بزنم، دو جور می‌توانم سخن بگویم: «كل ضاحك محدود بانه حيوان ناطق»، این جا دارم تصریح می‌کنم به حدیث. می‌توانم هم نه، مستقیم بگویم: «كل ضاحك حيوان ناطق»، تصریح به حدیث نکنم. اگر تصریح به حدیث کردم، کبری کاذبه است. من گفتم انسان ضاحك است و هر ضاحكى تعريفش حيوان ناطق است. کجا تعریف ضاحك، حیوان ناطق است؟

چه کسی آمده ضاحك را حیوان ناطق تعریف کرده است؟

ضاحك حدش حیوان ناطق نیست، پس کبری کاذبه است.

اگر تصریح به حدیث کنم، کبری کاذبه است، یعنی اگر بگویم هر ضاحكى تعريفش این است که حیوان ناطق است، دروغ دارم می‌گویم. چه کسی گفته که ضاحك تعريفش حیوان ناطق است؟

اگر تصریح به حدیث نکنم و بگویم: «الانسان ضاحك وكل ضاحك حيوان ناطق فالانسان حيوان ناطق». این معلوم نمی‌شود که حیوان ناطق حد انسان است. از کجا معلوم بشود که انسان حیوان ناطق است؟، از کجا بفهمیم؟ اگر من از بیرون بدانم تعریف ضاحك حیوان ناطق است، مطلب درست است. ولی از بیرون نمی‌دانم، شما هم که نمی‌توانید بگویید، چون اگر بگویید، کبری کاذبه می‌شود. افاده حصر نشد، شما دنبال اکتساب حد به برهان بودید، این به دست نیامد.

بینید اصلاً این برهان دوم با همه طول و تفصیلش لازم نیست. یک کلمه، حمل ذاتیات بر ذات، بین است و امر بین اولی با برهان قابل اکتساب نیست.

«وعلى الثالث»، بنا بر سومی که حد وسط یک امر دیگری باشد، «ما ان يبين ان الحد حد»، یا تبیین می‌شود که حد، حد است. «كقولنا: كل انسان ضاحك مثلاً»، مثل اینکه ما بگوییم هر انسان ضاحك است، «وكل ضاحك فهو محدود بالحيوان الناطق»، ر ضاحكى حدش این است که حیوان ناطق است. این جا تصریح به حدیث کردیم. «و

اما ان يقتصر على الحمل»، و یا اینکه اکتفا می‌شود بر حمل. «كقولنا: كل انسان ضاحك»، مثل گفتار ما هر انسانی ضاحك است. «وكل ضاحك فهو حيوان ناطق»، بدون اینکه بگوییم: «وكل ضاحك»، حدش این است که حیوان ناطق است. «فان يبين ان الحد حد»، اگر بیان شود که حد حد است، «كانت الكبرى كاذبة»، کبری کاذب می‌شود، چون چه کسی گفته که تعریف ضاحك، حیوان ناطق است؟

مصادقاً حیوان ضاحك و ناطق یکی هستند، اما تعریف غیر اتحاد مصادق است.

«اذحدّ الشيء لا يكون حد لغیره كما مر»، زیرا حد شیء برای غیر او نیست و حال اینکه ضحک را برای غیر انسان هم ثابت می‌کنند. «وان لم یبین لم یفدانه حد»، اگر بیان نشود حدّیت حد، این نمی‌فهماند حد را. قهراً من به وسیله برهان اکتساب حد نکردم.

«فتبین»، روشن شد با این دو تا برهانی که عرض کردیم، «فتبین ان الحد لا یکتسب ببرهان»، حد به وسیله برهان قابل اکتساب نیست، تمام شد. «وقد بان»، این را از خودمان هم عرض کردیم، آنچه که به وسیله برهان قابل اکتساب نبود، حمل حد است. آنچه را که به وسیله برهان نمی‌توانیم اکتساب کنیم، حمل حد بر محدود است، وگرنه اینکه حیوان از اجزاء حدّیه انسان است، هیچ اشکالی ندارد که با برهان تثبیت بشود. «وقد بان ان الذی لا یکتسب»، روشن شد آن چیزی که به وسیله برهان کسب نمی‌شود، «هو حمل الحد و جزئه»، عبارت است از حمل حد یا حمل جزء حد. حمل حد «الانسان حیوان ناطق». حمل جزء حد «الانسان جسم ناه». فرق نمی‌کند، اجناس بالا در جنس قریب می‌شوند جزء. «واما کونه حدّاً و جزء حد فلا»، اما بودن این حد یا جزء حد، حد یا جزء حد این با برهان قابل اکتساب است. «حمل الحد»، با برهان غلط است، نه اکتساب اینکه چه چیزی اجزاء انسان است و چه چیزی اجزاء آب است. ذاتیات انسان چیست؟، ذاتیات آب چیست؟، ذاتیات طلاق چیست؟، ذاتیات نقره چیست؟ همه این‌ها را بتوانیم با برهان اکتساب کنیم. اما بعد که با برهان اکتساب کردیم، بخواهم با برهان بر «ذی الذاتی» ثابت کنیم، این نمی‌شود.

«اذ فرق بین کون الحیوان مثلاً محمولاً علی الانسان»، که این حمل الحد است و بین بودن حیوان، «و کونه جنساً قریباً له»، برای انسان که این نفس الحد است نه حمل الحد. «فان الاول بینه»، اولی بین است، اینکه حیوان بر انسان حمل می‌شود، روشن است. «والثانی غیر بینه»، اما دومی روشن نیست. (استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش‌پژوهان می‌فرماید)

استاد: حمل کنیم، یعنی بعد از اینکه با برهان یا غیر برهان چون حالا می‌گوییم که اجزاء حد را چگونه می‌شود بدست آورد؟

راه‌های مختلفی است. بعد از اینکه توانستیم اجزاء یک موجودی را کشف کنیم، حالا دیگر حمل این ذاتیات و اجزاء ذاتیه بر ذو الذات، این حمل به وسیله برهان صورت نمی‌گیرد. یک کلمه، حمل ذاتیات بر ذات، نظری نیست. این را می‌خواهیم بگوییم که حمل ذاتیات بر ذات، نظری نیست، بدیهی است و این مطلب بدیهی است که اگر نظری باشد، دو برهان بر آن داریم که روی تخته هم نوشتیم.

«والثانی غیر بینه»، اما اینکه حیوان جنس قریب انسان است، این البته بین نیست، این برهان می‌خواهد.

«وقد بان من هاهنا»، از همین جا روشن شد، «ان اجزاء الحد، مثل الحد، لا یکتسب ببرهان»، اجزاء حد مثل خود حد، قابل اکتساب به وسیله برهان نیست. یعنی همان طور که حمل حیوان ناطق بر انسان برهان می‌خواهد، حمل جسم بر انسان برهان نمی‌خواهد، حمل نامی بر انسان برهان نمی‌خواهد، حمل جوهر بر انسان برهان نمی‌خواهد، حمل حساس متحرک بالا راده بر انسان برهان نمی‌خواهد و هكذا.

«وقد بان منه و ممامر»، از همین جا مشخص شد، «ان الحدود المنطقية و اجزائها، یمكن ان یکتسب بالبرهان»، حدود منطقی و اجزاء حدود منطقی قابل اکتساب به برهان است، چرا؟ چون گفتیم چه چیزی با برهان قابل اکتساب نیست؟

حمل حدود، نه نفس حدود. اگر یادتان باشد ما یک حد منطقی داشتیم و یک حد حقیقی. در حد منطقی، حد از ذاتیات تشکیل شده یا از اخص اللوازم؟

اخص اللوازم که ذاتی نیست. پس ما او را می‌توانیم با برهان کسب کنیم، این یک نکته است. پس حد حقیقی حملش با برهان محال است، نه حد منطقی. حد منطقی اخص اللوازم است و اخص اللوازم حملش بر محدود با برهان اشکالی ندارد.

«لقد بان منه و ممامر»، گذشت، «ان الحدود المنطقية»، حدود منطقی، زیرش بنویسید «الاحقیة»؛ نه حدود حقیقی. «و اجزائها»، و اجزای این حدود منطقی. اضافه کنید «التي هی لیست بذاتیات حقیقیة»، حدود منطقی ذاتیات حقیقی نیست، «بل لوازم»، حدود منطقی در حقیقت لوازم و عوارض است. «یمكن ان یکتسب بالبرهان»، این‌ها قابل اکتساب به برهان هستند، چون ذاتیات نیستند. بعدش بنویسید: «لأنها لیست بذاتیات حقیقیة»، چون

ذاتیات حقیقی نیستند.

«ولیکن هذا آخر الكلام في كتاب البرهان»، این آخرین سخن ما در کتاب برهان باشد. کسی هم شیرینی نیاورده، چون نمی دانست که تمام می شود! البته عید الزهرا هم که هست.

«ووقع الفراغ من تحريره ليلة الاضحى»، فراغ از تحریر این کتاب برهان واقع شد در شب عید قربان، «المباركة»، که شب مبارکی است، «في كربلاء المشرفة!» خوش به حال مرحوم علامه!

«ومن استنساخه يوم الاحد الواحد والعشرين»، و از استنساخش برای بار دوم روز یکشنبه بیست و یکم از ذی الحجه، «من ذی الحجة في عتبة الغری المقدسة»، در بارگاه نجف مقدس، «عام تسع واربعين وثلاثمائة بعد الألف الهجرية»، سال ۱۳۴۹ هجری قمری، «والحمد لله على التمام والصلوة على محمد وآله والسلام».

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ».

(استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش پژوهان می فرماید)
استاد: یعنی ابتدا چکنویس، بعد هم پاکنویس. این نکته را عرض کنم برای عزیزان که همین امروز یکی از دوستان ما که شاید در طلاب حوزه خراسان آن گونه که من می شناسم در منطق بی نظیر است، خیلی در منطق کار کرده، امروز داشت می نالید آمده منزل، می گفت که ما در همه جای کشور گشتیم، به هر حال کسی را که بخواهیم مشکلاتمان را برطرف کنیم، در برهان پیدا نشد. خود ایشان می گفتند که چه برهان مرحوم علامه طباطبایی و چه برهان شفا و تعبیر او این بود که می گفت من گمان می کنم مثلاً شاید در کل حوزه ها سه - چهار نفر باشند که بتوانند برهان را بفهمند. بسیار مشکل است!

کتاب برهان کتاب بسیار مشکلی است، می دیدم که با چه سختی انسان می توانست عبارت را تفهیم کند. فهم مطلب یک چیز است، حالا اینکه جا بیفتد که حالا حد وسطی که محدود باشد چیست؟، حد باشد چیست؟، یک چیز سومی باشد چیست؟ مشکل داشت.

اگر همتی بشود، چنانچه قبلاً هم عرض کردم، این نوارها تا اینجا که پیاده شده، باقی آن هم می شود. نیمی از نوارها حدوداً شاید پیاده شده است.

(استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش پژوهان می فرماید)

استاد: بله. من شاید هفت - هشت تا را که به من دادند. سه تا اولش را که من با دقت دیدم، من گمان می کردم که چون نوار اول آن ابتدایش گزیده نوشته شده است، این تصور من شده بود در نوار اول. ولی از نوارهای بعد دیدم که نه، سعی شده که با دقت نوشته بشود. اگر همتی بکنید و اینها پیاده بشود، من این قول را می توانم بدهم که یک بازبینی بشود، تحریر بشود، چون مستحضرید که الآن مثلاً ما شروع فراوانی و حواشی فراوانی بر نهاییه داریم؛ اما حق حاج آقا مصباح محفوظ است، چون ایشان موقعی بر این کتاب شرح و حاشیه نوشتند که برای کتاب، هیچ چیزی وجود نداشت.

برهان علامه این چنین است، یعنی ما برای برهان علامه طباطبایی هیچ چیزی نداریم. یک ترجمه نسبتاً مغلوپ، تصحیح آن هم تصحیح مغلوپی است. الآن امروز دیدید که در عبارت «المحقق» بود!

از این جور تصحیحات هم داریم. آن وقت اگر آن باشد، نفس متن را پیگیری می کنیم از قم، متن را اگر بشود خط مرحوم علامه طباطبایی را انسان بگیرد، حالا با نسخی که هست یک متن مصحح، همراه با تعلیقات عربی و بعد یک شرح تفصیلی براساس همین درس هایی که گفته و داده شد، به نظر من یک اثر مطلوبی خواهد ماند.

(استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش پژوهان می فرماید)

استاد: امتحانات شما کی است؟

(استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش پژوهان می فرماید)

استاد: برهان چه تاریخی است؟

(استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش پژوهان می فرماید)

استاد: اسفار کی است؟، آن وقت آن سومی چیست؟، عرفان است؟

من به گمانم اگر می شد جای برهان و عرفان را عوض می کردند و می شد در این سه هفته نوارها پیاده می شد،

چون برای مطالعه هم بهتر است؛ یعنی انسان بخواهد مطالعه بکند. فرمودید یک بخشی از این کتاب خوانده نشده است، کسی می‌داند کجایش است؟
دانش‌پژوه: فصل پنجم در صفحه ۱۵۸.
استاد: از کجایش خوانده نشده است؟
دانش‌پژوه: «وقد بان من ذلک».

استاد: یعنی می‌فرماید که فصل پنجم از مقاله اول نصفش مانده است.
(استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش‌پژوهان می‌فرماید)

استاد: پس اگر نبوده، معلوم است که نخواندیم؛ یعنی صفحه ۱۵۸ از «وقد بان»، خوانده نشده است. من این را بنویسم که اشتباه نشود.

(استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش‌پژوهان می‌فرماید)

استاد: نه، من می‌گویم که یک هم‌تی بکنید، الآن فرض کنید اگر نیمی از نوارها مانده باشد به تعداد که بخواهیم بسنجیم، برای هر کسی سه تا دو تا بیشتر نوار نمی‌رسد مجموعاً، فشار به کس خاصی نیاید. هر کسی بخواهد دو تا نوار پیاده کند، دو تا چهار ساعت یا پنج ساعت هم بگیرد، در ده ساعت تمام است. اگر روزی یکی دو ساعت وقت بگذارد، تمام است. ولی یک نفر بخواهد سی تا یا بیست تا نوار را پیاده کند، یک مقدار سخت است.

اگر هم روی هارد ریختید، آیا می‌شد سی دی بخورد؟

(استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش‌پژوهان می‌فرماید)

ستاد: ام پی تری باید بشود. الآن که نوارها تکمیل است.

(استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش‌پژوهان می‌فرماید)

استاد: این باز یکی از مشکلات است که نوار ما در دست افراد است، این هم سخت است. حالا من اگر إن شاء الله خدا یک وجهش را برساند می‌گیریم. من نوارهای قبلی را گرفتم یک دور برای خودم زدم. برای برهان را هم می‌گیرم می‌زنم، حالا اگر برای نوارها چیزی شد، مشکلی پیدا نشود.

(استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش‌پژوهان می‌فرماید)

استاد: اینکه گرفتنش راحت است.

(استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش‌پژوهان می‌فرماید)

استاد: الآن اگر شما بخواهید بگیرید، مثلاً نوار ۱۸ باید بعد از ۱۷ پُر بشود؟

اگر این باشد که بشود تنظیم کرد، آن مقدار از نوارهایی که الآن هست را شما ببرید بریزید، هر چه از نوارها هم از دوستان به دست می‌آید، این‌ها هم ریخته بشود.

(استاد در پاسخ به سوال یکی از دانش‌پژوهان می‌فرماید)

استاد: إن شاء الله می‌خوانیم، حالا من باید البته بروم دو مرتبه در فضای آن بحث.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»

فهرست منابع

۱. قواعد کلی فلسفی در فلسفه اسلامی (ابراهیمی دینانی، غلام حسین)، ج ۲، ص ۷۰۰.